

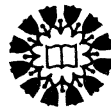
مقدمه‌ای بر  
جامعه‌شناسی نابرابریهای اجتماعی

بررسی مقایسه‌ای نظری و تجربی

دکتر علی کمالی

تهران

۱۳۹۶



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۵	مقدمه
۱۷	فصل اول: دیدگاههای جامعه‌شناسی در بررسی نابرابریهای اجتماعی
۱۹	نمونه‌های عالی ایده‌ای در جامعه‌شناسی نابرابریهای اجتماعی
۲۳	موضع‌گیریهای نظری در جامعه‌شناسی
۳۱	رده‌بندی دیدگاههای جامعه‌شناسی نابرابری اجتماعی
۳۴	برایند
۳۶	فصل دوم: دیدگاه کارکردی و نظریه نابرابری اجتماعی دورکیم
۳۹	نظریه روند تکاملی جامعه دورکیم
۴۲	انسجام در جامعه
۴۸	نظریه دورکیم درباره نابرابری اجتماعی
۵۵	برایند
۵۹	فصل سوم: دیدگاه برخورداردی و نظریه نابرابری اجتماعی مارکس
۶۵	پایه‌های دیدگاه مارکسیستی
۷۱	دورانهای تاریخی و نظریه دیالکتیک تاریخی
۷۴	دگرگونی در شیوه تولید: بررسی یک نمونه
۷۹	کار در جامعه سرمایه‌داری
۸۹	برایند
۹۲	فصل چهارم: دیدگاه برخورداردی - غیرانتقادی و نظریه نابرابری اجتماعی ماکس وبر
۹۴	پیچیدگی و چندگانگی در نابرابریهای اجتماعی

صفحه	عنوان
۹۵	شیوه وبر
۱۰۱	برایند
۱۰۲	نظریه وبر در خصوص نابرابریهای اجتماعی در جامعه‌های سرمایه‌داری
۱۱۹	برایند
۱۲۰	دیوان‌سالاری و تصمیم‌گیری عقلایی
۱۲۴	برایند کلی از تفسیرهای وبر
<b>فصل پنجم: مقایسه کلی دیدگاههای نابرابریهای اجتماعی</b>	
۱۲۷	
۱۳۰	مقایسه مارکس و دورکیم
۱۳۲	مقایسه مارکس و وبر
۱۳۶	مقایسه وبر و دورکیم
۱۳۸	مقایسه کلی مارکس، وبر و دورکیم
۱۴۰	چکیده‌ای از نظریه‌های کلاسیک در جامعه‌شناسی نابرابری اجتماعی
۱۴۲	برایند
<b>فصل ششم: نابرابریهای اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری</b>	
۱۴۴	
۱۵۰	شاخصهای نابرابریهای اجتماعی و شیوه تشخیص آنها
۱۵۳	رابطه میان شاخصهای نابرابری
۱۶۰	ثروت و نابرابری اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری
۱۶۲	جنس و نابرابری اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری
۱۶۵	نژاد و ریشه‌های قومی و نابرابری اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری
۱۷۱	برایند نابرابری اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری
۱۷۲	بررسی طبقه‌های اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری
۱۷۸	طبقه‌های بالا (ثروتمند) و خبرگان
۱۹۵	طبقه‌های میانه و کارگر
۲۰۵	طبقه‌های پایین (فقیر)
۲۲۰	تحرك (پویایی) اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته
۲۲۴	برایند

صفحه	عنوان
۲۲۸	فصل هفتم: نابرابری جهانی و نابرابری اجتماعی در کشورهای در حال پیشرفت
۲۳۰	تعریف اصطلاح جهان سوم
۲۳۴	تاریخچه گسترش اقتصادی سرمایه‌داری و حاکمیت جهانی آن
۲۳۹	دگرگونی در بخش‌بندی جهانی و چهره امروزی استعمار
۲۴۳	شاخصهای تفاوت میان کشورهای جهان
۲۵۱	بخش‌بندی کشورهای جهان
۲۵۵	رابطه میان کشورهای هسته‌ای و پیرامونی
۲۷۳	برایند کلی در مورد نابرابری در سطح جهانی
۲۷۵	نابرابری اقتصادی و اجتماعی در کشورهای در حال پیشرفت
۲۷۵	سازه‌های تعیین‌کننده در نابرابری اقتصادی و اجتماعی
۲۸۱	انواع نابرابری اجتماعی و سببهای آن در کشورهای در حال پیشرفت
۲۹۲	طبقه‌های اجتماعی در کشورهای در حال پیشرفت
۳۰۳	ساخت طبقه‌ای در ایران
۳۱۲	برایند
۳۱۵	فصل هشتم: برایندی کلی از تفسیر و بررسیهای راجع به نابرابریهای اجتماعی
۳۲۱	کتاب‌شناسی

## پیشگفتار

آنچه را درباره نابرابریهای اجتماعی بررسی و نوشته شده است می‌توان در سه دیدگاه فکری گنجانید: نخست دیدگاه کارکردی<sup>۱</sup> است که از بررسیهای دورکیم<sup>۲</sup> سرچشمه گرفته است؛ دیدگاه دوم دیدگاه برخورداری<sup>۳</sup> است که از بررسیهای مارکس ناشی شده است و دیدگاه سوم هم دیدگاه ترکیب‌گرایی<sup>۴</sup> است که ماکس وبر<sup>۵</sup> جامعه‌شناس آلمانی بنیان‌گذار آن بوده است.

پژوهشی که وبر از نابرابریهای اجتماعی ارائه داده است در حقیقت خرده‌گیری‌ای است که وی از مارکس نموده و به دلیل اینکه وبر سعی کرده است از میانه‌روی ویژه‌ای جهت ارتباط بین دو دیدگاه اولیه استفاده کرده، سنتزی از آن دو ارائه دهد، این دیدگاه به عنوان «دیدگاه دیگر یا متناوب»<sup>۶</sup> نیز شناخته شده است. ناگفته نماند که بسیاری از نظریات مارکس و دورکیم از یافته‌های سن‌سیمون<sup>۷</sup> سرچشمه می‌گیرند و هر دوی این اندیشمندان نظریه‌های سن‌سیمون را به گونه‌ای استنباط کردند که با نظریه‌های خود آنان از نزدیکی ویژه‌ای برخوردار بود. وبر نیز از نوشته‌های مارکس متأثر بوده است. در نتیجه ریشه این دیدگاهها را می‌توان به سن‌سیمون ارتباط داد.

صرف‌نظر از ریشه این دیدگاهها، جامعه‌شناسان امروزی را می‌توان با توجه به شیوه‌هایی که برای بررسی نابرابریهای اجتماعی استفاده می‌کنند به دو گروه تقسیم کرد:

- 
1. functionalism
  2. Emile Durkheim
  3. conflict

۴. structuralism. البته بسیاری مارکس را نیز از این فرقه می‌دانند.

5. Max Weber
6. alternative perspective
7. Saint Simone

یک گروه از همان روشی که بنیان‌گذاران یک دیدگاه از آن برای بررسی نابرابریهای اجتماعی استفاده کرده‌اند پیروی می‌کنند. گروه دیگر نیز از نوآوری ویژه‌ای برخوردارند و به دیدگاههای کلاسیک شکل تازه‌ای بخشیده‌اند. این دسته معمولاً در رده جامعه‌شناسان برخوردارگرایی هستند و در جامعه‌شناسی نوین به «مارکسیست‌های نو»<sup>۱</sup> و «وبریهای نو»<sup>۲</sup> مشهورند.

در این کتاب، کوشش ما این است که ابتدا به واکاوی این دیدگاهها پردازیم و بررسی ویژه‌ای از نظریه‌های بنیان‌گذاران این دیدگاهها ارائه دهیم. بنابراین، چند فصل ابتدای کتاب به بررسی نظریه‌ها و دیدگاههای جامعه‌شناسی و تعریف «نظریه» و «نمونه‌های عالی» که در چهارچوب آنها نظریه‌های جامعه‌شناسی به بررسی نابرابریهای اجتماعی می‌پردازند اختصاص دارد. فصول اول تا چهارم به بررسی سه دیدگاهی که در بالا از آنها یاد شد خواهد پرداخت: فصل اول دیدگاههای جامعه‌شناسی را در بررسی نابرابریهای اجتماعی ارائه می‌دهد، فصل دوم دیدگاه کارکردی و نظریه‌های دورکیم را درباره نابرابریهای اجتماعی بررسی خواهد کرد، فصل سوم به بررسی دیدگاه برخورداردی و نظریه‌های مارکس خواهد پرداخت و در فصل چهارم نیز به کاوش نظریه‌های وبر خواهیم پرداخت.

از آنجا که بررسی نابرابریهای اجتماعی تنها به واکاوی نظریه‌های جامعه‌شناسی منحصر نیست، کوشش ما این است که نه تنها نقد کوتاهی از این دیدگاهها ارائه دهیم بلکه به مقایسه این سه دیدگاه پرداخته، شباهتها و تفاوتهای میان آنها را نیز بازگو نماییم و سرانجام با توجه به اینکه در بررسی نابرابریهای اجتماعی نمی‌توان به گفته و تعریف و نظر یک اندیشمند اکتفا کرد، در این کتاب کوشش نموده‌ایم کاربرد این نظریه‌ها و دیدگاهها را در بررسیهای جامعه‌شناسانه مورد آزمایش قرار دهیم و ببینیم چگونه از آنها می‌توان جهت واکاوی نمونه‌های ویژه مدد جست. بدین سبب، فصل ششم به بررسی نابرابریهای اجتماعی در جهان سرمایه‌داری اختصاص داده شده است و در فصل بعدی به بررسی نابرابریهای اجتماعی در سطح جهانی و همچنین در کشورهای جهان سوم می‌پردازیم.

1. Neo-Marxists  
2. Neo-Weberians

از آنجا که بررسی جامع کلیه این دیدگاهها در این مجموعه امکان‌پذیر نیست و بحثی خارج از موضوع این کتاب است، در اینجا تنها به واکاوی نمونه‌هایی که دیگران از آن الگو برداشته‌اند خواهیم پرداخت. این به آن علت است که ساخت موجود در ایالات متحده امریکا شباهت بارزی با ساخت موجود در اروپای غربی دارد. در نتیجه، شناختی کلی از ایالات متحده امریکا به شناخت کلی ما از جامعه‌هایی چون انگلستان، فرانسه، آلمان، هلند و دیگر کشورهای اروپایی کمک خواهد کرد. به همین ترتیب، با توجه به اینکه هر نتیجه‌گیری جهان‌شمولی درباره کشورهای جهان سوم با مشکل روبه‌رو خواهد شد و هریک از این کشورها از خصوصیت‌های ویژه‌ای برخوردارند، کوشش ما بر این بوده است که رابطه‌های موجود میان جهان سرمایه‌داری و جهان سوم را در قالب جهانی بررسی کرده، سپس الگوی جهان‌شمولی درباره ساخت‌های اجتماعی که موجب بروز نابرابریها در جهان سوم گردیده‌اند ارائه دهیم. همچنین نظر ما این است که چنین الگویی در سطح جهانی بتواند به خواننده درک ویژه‌ای بدهد تا با استفاده از آن از مشکل نابرابری اجتماعی موجود در جامعه‌های دیگر واقف گردد.

شایان ذکر است که واژه «نابرابری» از ابعاد گوناگونی برخوردار است و هریک از اندیشمندان به تفسیر گوشه‌ای از آن پرداخته‌اند. واژه نابرابری تنها به موضوع طبقه‌های اجتماعی خلاصه نمی‌شود بلکه ساخت قشربندی اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرد. البته از این دو واژه (طبقه و قشر) معمولاً جهت واکاوی یک پدیده استفاده می‌شود که کار اشتباهی است (معنی این واژه‌ها در بخش‌های آینده این کتاب آمده است). نکته دیگر اینکه واژه نابرابریهای اجتماعی از قدرت تعریفی جهان‌شمول ویژه‌ای برخوردار است که واژه‌های دیگر چون «قشرهای اجتماعی» یا «طبقه‌های اجتماعی» دارای چنین قدرت تعریفی‌ای نیستند. بنابراین، کوشش نموده‌ایم میان این پدیده‌ها تفکیک قائل شویم و از واژه مناسب استفاده کنیم.

در پایان یادآور می‌شویم که هدف از تدوین این اثر این بوده است که نه تنها به جامعه علمی و جامعه‌شناسی ایران کمکی کرده باشیم بلکه ثمره کوشش چند دهه تحصیل و تحقیق و تدریس خود را به شیوه‌ای به نسل جوان‌تر تقدیم نماییم. بررسی‌ای

که در این اثر ارائه می‌شود می‌تواند مسیر بررسیهای بعدی را هموار سازد. این تنها پیشگفتاری است که چند نکته از نکته‌هایی را که امروزه در جامعه‌شناسی نابرابریهای اجتماعی بررسی می‌شوند روشن می‌کند. همچنین، ناگفته نماند که هر یک از فصول و موضوعهای بررسی شده در اینجا خود موضوع کتابی جداگانه درباره نابرابریهای اجتماعی است.



## مقدمه

رویدادهای اجتماعی در نظر کسانی که با جامعه‌شناسی آشنایی ندارند عادی به نظر می‌رسند. انسان به دلیل اینکه همواره در شرایط مختلف زندگی با رویدادهای اجتماعی مواجه است، آنها را امری طبیعی می‌داند. از طرف دیگر، درک مشخصی از اینکه رویدادهای اجتماعی چگونه و چرا در جامعه به وجود می‌آیند نیز در عوام وجود ندارد. برداشتی که آنان از رویدادهای اجتماعی دارند در بسیاری از مواقع از آداب و رسومشان سرچشمه می‌گیرد و گاهی هم رویدادهای اجتماعی را به نیروهایی که انسان گنجایش ذهنی آنها را ندارد نسبت می‌دهند. پدیده نابرابریهای اجتماعی، در رده چنین واکاویهایی قرار می‌گیرد.

از آنجا که نابرابریهای اجتماعی پدیده‌ای جهانی است، اهمیت و درک آن به فهمیدن آداب و رسوم خاصی پایان نمی‌پذیرد بلکه این پدیده‌ای است که بر همه روابط اجتماعی میان انسانها اثر می‌گذارد. از سوی دیگر، به دلیل گسترده بودن نمودارهایی که به پراکنش نابرابریهای اجتماعی کمک می‌نمایند واکاوی این پدیده مسئله اجتماعی شناخته شده‌ای است و کوشش در جهت رفع آن نیز چندان آسان نمی‌نماید. پدیده نابرابریهای اجتماعی در مراکز دانشگاهی موضوع بحث و درگیریهای علمی بسیاری از اندیشمندان جامعه‌شناس بوده است. اندیشمندان امروزی، به ویژه در مورد طبیعی یا غیرطبیعی بودن نابرابریهای اجتماعی در جوامع مختلف نظریه‌های فراوانی ارائه داده‌اند که تا اندازه‌ای با یکدیگر اختلاف دارند. بنابراین، می‌توان گفت که پدیده نابرابریهای اجتماعی در میان جامعه‌شناسان جایگاه ویژه‌ای دارد و میدان کاوش وسیع آن، فکر بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. بسیاری از جامعه‌شناسان به واکاوی این پدیده

پرداخته‌اند و تا اندازه‌ای هم به بنیان و ریشه‌های نابرابریهای اجتماعی نظر دوخته‌اند و درصدد چاره‌اندیشی برآمده‌اند. اینکه نابرابریهای اجتماعی چگونه می‌باشند، بنیاد آنها چیست و در رفع آنها چه چاره‌ای می‌توان اندیشید پرسشهایی است که ذهن اکثر جامعه‌شناسان را به خود مشغول داشته است. جامعه‌شناسان در پاسخ به این پرسشهای بنیادی برای کاوش در امر نابرابریهای اجتماعی به یکسان‌نگری محسوسی دست نیافته و پاسخ جهان‌شمولی برای آنها پیدا نکرده‌اند. از آنجا که این پدیده به صورت جمع به کار برده می‌شود، می‌توان پی برد که نابرابریهای اجتماعی در هر جامعه‌ای انواعی دارد. برای نمونه، اگر بنیان و ریشه نابرابریهای اجتماعی را در شیوه توزیع ثروت ملی در میان افراد جامعه بدانیم، پدیده نابرابری شکلی اقتصادی به خود می‌گیرد. از سوی دیگر، اگر بنیان نابرابری را در رابطه میان انسانها جستجو کنیم، پدیده نابرابری شکلی سیاسی به خود می‌گیرد؛ زیرا در این شکل آنچه مورد نظر است این است که چگونه یک دسته در جامعه می‌تواند دسته‌های دیگر را تحت کنترل خود قرار دهد. این پدیده تا اندازه‌ای هم به نمونه اول مربوط می‌شود؛ زیرا پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا پدیده‌هایی که موجب نابرابری اقتصادی می‌شوند از بنیانهای یکسانی با پدیده‌هایی که موجب نابرابریهای سیاسی می‌گردند برخوردارند.

کسانی که به بررسی پدیده نابرابریهای اجتماعی پرداخته‌اند بر این باورند که تفاوت‌هایی که میان اقشار گوناگون جامعه وجود دارد بر شیوه زندگانی آنان تأثیر می‌گذارد، به ویژه شاخص حقوق و پایگاه اجتماعی آنان در جامعه. براساس تفاوت‌های اجتماعی‌ای که در میان افراد وجود دارد، بعضیها از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار می‌گردند که بازتابی از پایگاه اجتماعی آنان در جامعه است، در حالی که دیگران از چنین امتیازهایی محروم‌اند. جدایی میان اقشار در تقسیم امتیازهای اجتماعی خلاصه می‌گردد و به عنوان زیربنای کارکردهای اجتماعی، در آداب و رسوم آنان رخنه می‌کند و جزئی از نهادهای کاربردی آن جامعه می‌گردد. چنین روندی پاره‌ای از زندگی روزمره مردمی می‌شود که بدان خو گرفته‌اند و بدون اینکه خود از برآیند آن آگاه باشند، مقید بندهای اجتماعی می‌گردند و به پدیده نابرابریهای اجتماعی دامن می‌زنند. ایالات متحده که همواره سنگ برابری را به سینه

می‌زند نمونه جالبی است درباره آنچه در بالا آمده است. از جمله ارزشهای این جامعه پیشرفت در زندگی است. یکی از نیروهای شناخته‌شده در امر پیشرفت اقتصادی - اجتماعی، تحصیل و اخذ مدارک تحصیلی از دانشگاه‌های این کشور است. با توجه به هزینه سرسام‌آور تحصیل در مقاطع بالا، خانواده‌هایی که از زندگی نسبتاً مرفهی برخوردار نیستند قادر به فرستادن فرزندان خود به دانشگاه‌ها نمی‌باشند. از سوی دیگر، در دانشگاه‌ها برای پذیرفتن دانشجویان باز است. این امر چنین انگاره‌ای در ذهنها ایجاد می‌کند که اگر کسی بخواهد ادامه تحصیل دهد امکان ورود به دانشگاه برایش وجود دارد، در حالی که مشکلات اقتصادی و اجتماعی موجود در بعضی از خانواده‌ها مانع از ادامه تحصیلات دانشگاهی فرزندان آنان می‌گردد. به دلیل چنین محرومیتی، کسانی که حتی استعداد ادامه تحصیل داشته باشند به علت مشکلات اقتصادی و عدم دستیابی به مدارج علمی عالی از امتیازاتی که در جامعه برای گروه‌های تحصیل کرده وجود دارد محروم می‌گردند. بسیاری بر این باورند که بورسهای تحصیلی فراوانی در اختیار دانشجویان قرار می‌گیرد که با استفاده از آن قادرند به تحصیل خود ادامه دهند. آنچه در این باره به آن توجه نمی‌شود این است که کسانی که خانواده آنان حتی از مالکیت جزئی از جمله مالکیت خانه برخوردارند، از گرفتن بورسهای تحصیلی محروم می‌گردند. برای نمونه، آمارهای اخیر در این کشور نشان می‌دهند که شانس ورود به دانشگاه برای فارغ‌التحصیلان دبیرستانی که درآمد خانواده آنان بیشتر از ۵۰ هزار دلار در سال است به مراتب بیشتر از کسانی است که خانواده آنان کمتر از ۱۰ هزار دلار درآمد سالانه دارد.<sup>۱</sup> اگرچه نظام ارزشهای جامعه امریکا براساس محروم نمودن آنانی که از امتیازات اقتصادی کمتری برخوردارند پایه‌گذاری نشده است، چنین روندی به صورت ناخودآگاهانه در این جامعه وجود دارد و با ساخت کاربردی آن جامعه عجین شده است. چنین کارکردی به عنوان نابرابری ساختی<sup>۲</sup> شناخته شده است.

آنچه در بررسی نابرابریهای اجتماعی اهمیت ویژه‌ای دارد تشخیص سازه‌های

۱. جهت بررسی بیشتر در این باره به فصل ششم مراجعه شود.

اجتماعی‌ای است که سبب نابرابریهای بین افراد یک جامعه می‌گردد. براساس شناخت تفاوت‌های اجتماعی میان مردم، از جمله جنس، نژاد و دیگر سازه‌ها، سنجه‌های ویژه‌ای در جامعه کاربرد پیدا می‌کنند که پاره‌ای از ساخت اجتماعی می‌گردند و براساس آنها افراد و گروه‌ها می‌توانند روابط میان خود را بهتر بفهمند. این سنجه‌ها، به روابط میان گروه‌های اجتماعی شکل ویژه‌ای می‌دهند و آنها را به نهادهای اجتماعی تبدیل می‌کنند. بنابراین، در جوامع مختلف، سنجه‌های مختلفی از جمله قد، وزن، رنگ پوست، جنس و وضعیت جسمانی موجب بروز تفاوت‌های میان افراد می‌گردند. البته وجود تفاوت‌های جسمانی شرط لازم جهت بروز نابرابری در جامعه نیست، بلکه اهمیتی که یک جامعه برای این تفاوت‌ها قائل می‌شود و برای هر کدام از این سازه‌ها معانی ویژه‌ای ارائه می‌دهد سبب گروه‌بندی در جامعه می‌گردد که بر مبنای آن، نابرابری میان افراد جامعه پیدا می‌شود و به تدریج اهمیت پیدا می‌کند و پایدار می‌ماند، برای نمونه، رنگ پوست می‌تواند سازه‌ای باشد که موجب تفاوت میان انسانها گردد. تا زمانی که جامعه تعریف ویژه‌ای برای رنگ سفید یا سیاه که نشان‌دهنده اهمیت آن رنگ باشد ارائه ندهد، تفاوت میان افراد یک جامعه چیزی به جز تفاوت‌های میان رنگ پوست آنان نمی‌باشد. ولی اگر رنگ پوست به عنوان سازه‌ای که نشان‌دهنده هوش و استعداد است تعریف گردد و سفید برتر شناخته شود، آن گاه این سازه به عنوان سنجه‌ای جهت برقراری نابرابری کاربرد پیدا می‌کند.

پرسشهای دیگری که در این باره مطرح می‌شود این است که نابرابریهای اجتماعی در هر جامعه‌ای بر پایه چه سنجه‌هایی به وجود می‌آید و چگونه تفاوت‌های اجتماعی میان مردم در یک جامعه بر حقوق آنان تأثیر می‌گذارد. در پاسخ به این پرسش باید اظهار داشت که بسیاری از اندیشمندان سنجه اصلی نابرابریهای اجتماعی را چیزی جز پیدایش تفاوت‌های فردی میان افراد جامعه نمی‌دانند. آنان معتقدند تفاوت‌های فردی از جمله هوش و استعداد و پشتکاری که هر کس جهت انجام کارهای روزمره از خود نشان می‌دهد موجب تفاوت افراد با یکدیگر می‌شود. براساس این تفاوت‌های فردی، هر کس از پادشاهای اجتماعی و اقتصادی ویژه‌ای از جمله شهرت و اعتبار و ثروت برخوردار می‌گردد. از سوی دیگر، بعضی از اندیشمندان بر این باورند که پیدایش و پراکنش نابرابریهای اجتماعی براساس

تفاوت‌های رفتاری است که افراد در جامعه با آن مواجه می‌شوند. برای مثال می‌توان گفت که پاره‌ای از سنجه‌های اجتماعی، اقتصادی و جسمانی همانند فرهنگ، مذهب، نژاد، قومیت، جنس، ثروت و قدرت سبب جدا شدن افراد از یکدیگر می‌شوند و در نتیجه به پیدایش نابرابریها دامن می‌زنند. جامعه‌شناسی نابرابریهای اجتماعی هنوز نتوانسته است درباره اینکه کدام یک از این سنجه‌ها از اهمیت به خصوصی برخوردار است به یکسان‌نگری ویژه‌ای دست یابد. مثلاً مذهب در سده‌های گذشته در کانادا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و حقوق شهروندان آن بر مبنای دین مشخص می‌شد، ولی در حال حاضر مذهب از اهمیت ویژه‌ای برای پراکنش حقوق اجتماعی در این سرزمین برخوردار نیست، در حالی که مذهب در جاهای دیگر مثل ایرلند یا پاکستان می‌تواند سنجه مهمی در پیدایش تفاوت‌های اجتماعی و نفوذ سیاسی میان مردم باشد.

برخی از جامعه‌شناسان تنها به یک یا دو سازه توجه کرده و آنها را در ایجاد نابرابری اجتماعی مهم‌تر از دیگر سازه‌ها دانسته‌اند، در حالی که دیگر جامعه‌شناسان به مجموعه‌ای از سازه‌ها که با یکدیگر رابطه متقابل دارند اشاره می‌کنند و بر این باورند که پدیده نابرابریهای اجتماعی پدیده ساده‌ای نیست که بتوان آن را با یک یا دو سازه تعریف کرد.

بررسی جامعه‌شناسانه پدیده نابرابریهای اجتماعی نشان‌دهنده اهمیت نسبی یک سازه در مقایسه با سازه‌های دیگر است. بعضی از سازه‌های تفاوت‌های اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و در میان افراد یک جامعه مهم‌تر از دیگر سازه‌ها هستند. مثلاً در جامعه‌های کنونی، رنگ چشم از اهمیت ویژه‌ای که سبب پیدایش نابرابریهای اجتماعی شود برخوردار نیست، در حالی که تفاوت‌های پوستی در طول تاریخ همواره سازه پراهمیتی برای تشخیص تفاوت‌های اجتماعی و در نتیجه نابرابریهای اجتماعی بوده است؛ در زبان فارسی، از اصطلاح «سیاه برزنگی» به عنوان سازه‌ای برای جدا ساختن بعضی از افراد استفاده شده است.

آنچه در بالا درباره پدیده نابرابریهای اجتماعی مطرح گردید از جمله مسائل مهمی است که ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است، همچنین سؤالات مطرح شده از جمله نخستین پرسشهایی است که هر جامعه‌شناسی که درباره نابرابریهای اجتماعی تحقیق می‌کند باید از خود بپرسد. یک نظر کلی به نوشته‌های موجود درباره نابرابریهای اجتماعی

نشان می‌دهد که از واژه‌هایی چون طبقه<sup>۱</sup> و قدرت و اهمیت آنها در پدیده نابرابریهای اجتماعی بسیار سخن رفته است. بنابراین بایسته است که اندکی به واکاوی این واژه‌ها پردازیم:

اگرچه بررسیهایی که درباره نابرابریهای اجتماعی صورت گرفته از یکسان‌نگری ویژه‌ای برخوردار نیستند، آنچه در همه این واکاویها دارای اهمیت فراوان دانسته شده واژه «طبقه» است. این واژه در گسترش پژوهشهای نظری در بررسیهای جامعه‌شناسانه نقش مهمی ایفا کرده است. اهمیت طبقه اجتماعی در جامعه‌شناسی تا بدانجاست که بعضی از اندیشمندان بر این باورند که حتی جامعه‌شناسی خود از زمانی شروع شد که اندیشمندان اجتماعی دوره رنسانس به بررسی طبقه اجتماعی و نحوه پیدایش آن در جوامع علاقه نشان دادند که بعدها مارکس نظریات و نوشته‌های آنان را به شیوه‌ای که امروز دیده می‌شود پرورش داد.<sup>۲</sup> واژه طبقه که در گفتگوهای روزمره، بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد، در جامعه‌شناسی دارای معنی ویژه‌ای است و جای خاصی در آن به خود اختصاص داده است. با وجود نبودن سنجه مشخصی که معرف دامنه طبقه در جامعه باشد، جامعه‌شناسان به طور کلی از طبقه به عنوان یک گروه اجتماعی یاد می‌کنند که مراقب موقعیت نسبی خود در جامعه است، و این بدان معنی است که هر طبقه اجتماعی را می‌توان براساس موقعیت نسبی آن از نظر در اختیار داشتن نیروهای اقتصادی، فرایندهای سیاسی و زمینه‌های مادی در جامعه از جمله پول و ثروت و مالکیت، تعریف و مشخص نمود. بنابراین تعریف، جای شگفتی نیست که طبقه نقش مهمی در واکاویهای مربوط به نابرابریهای اجتماعی ایفا می‌کند و به همین سبب است که طبقه بازتاب اساسی‌ترین انگیزه نابرابریهای اجتماعی گردیده و همچنین نشان‌دهنده تفاوت‌های میان افراد گروه‌های متفاوت در رابطه با دسترسی به سازه‌های مادی، که جهت بقای زندگی آنهاست، شده است. با وجود این یکسانی عقیدتی در مورد اهمیت طبقه در بررسی نابرابریهای اجتماعی که در میان اندیشمندان یافت

1. class

۲. چنین فرضی را در نوشته‌های زیر می‌توان یافت:

Dahrendorf, Ralph (1969), pp. 16-44. And also Giddens, Anthony (1973).

می‌شود، واکاوی معنی دقیق این واژه همچنان ادامه دارد. پرسشهایی که در این زمینه مطرح شده معمولاً درباره تعریف دقیق آن است، و اینکه چنین تعریفی چه اهمیتی در بررسیهای مربوطه خواهد داشت. در این باره با وجود گوناگونی پرسشهای مطرح شده، می‌بایست نکته‌های زیر را در بررسیهای نظری که در فصلهای آینده این کتاب معرفی خواهند شد، در نظر داشت.

نخست آنکه باید دید آیا طبقه‌های اجتماعی فقط متشکل از مقوله‌هایی هستند که با توجه به آن مردم از مزایا و شرایط یکسانی برخوردار می‌گردند، یا اینکه طبقه‌های اجتماعی براساس گروه‌بندیهای اجتماعی است که اعضای آن از هوشیاری ویژه‌ای نسبت به موقعیت و عضویت خود در این گروهها برخوردارند. همچنین می‌توان پرسید که آیا طبقه‌های اجتماعی تنها بر پایه سنجه‌های اقتصادی از جمله درآمد و مالکیت مشخص می‌گردند، یا اینکه سنجه‌های اقتصادی دارای اهمیت ویژه‌ای نیست که بتواند طبیعت طبقه‌های اجتماعی را بازگو نماید.

دوم اینکه آیا تنها تشخیص سنجه‌های اقتصادی در پژوهشهای مربوط به نابرابریهای اجتماعی کافی است، یا اینکه می‌بایست به پژوهش رابطه‌های موجود میان افراد و طبقه‌ها پرداخت که تحت آن بتوان از موقعیت یک طبقه نسبت به طبقه‌های دیگر آگاه شد. به دیگر سخن، پرسشی که در این باره مطرح می‌شود این است که تا چه میزانی عضویت در یک طبقه نشان‌دهنده دسترسی به بعضی از مزایای موجود در یک جامعه است؛ که این نیز به شیوه‌های کنترل سراسری موجود در آن جامعه ارتباط دارد.

سوم اینکه در پژوهشهایمان می‌بایست به این سؤال پاسخ دهیم که آیا هر طبقه اجتماعی از یک گروه انسجام یافته مجزا که با یکدیگر رابطه متقابل دارند تشکیل یافته است، یا اینکه این واژه نشان‌دهنده امری انتزاعی در یک جامعه است که تنها یک گروه از موقعیتهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را بازتاب می‌دهد. به دیگر سخن، پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود بیشتر درباره طبیعت واژه طبقه است که شامل چه چیزی است.

نکته چهارم نیز به تعداد طبقه‌های اجتماعی ربط پیدا می‌کند. بررسی‌ای که در این باره انجام می‌گیرد در پاسخ به این پرسش است که آیا هر جامعه‌ای براساس آنچه

اندیشمندان پیرو مارکس<sup>۱</sup> می‌گویند تنها از دو طبقه که یکی بر دیگری چیره گشته تشکیل یافته است یا اینکه گروههای دیگری نیز یافت می‌شوند که همچون رابط میان این دو طبقه به نشو و نما می‌پردازند. بنابراین، اگر طبقه‌های دیگری نیز در جامعه وجود دارند، با چه سنجه‌هایی می‌توان آنان را مشخص نمود و مورد بررسی قرار داد؟

پنجم اینکه در بررسی طبقه‌های اجتماعی هر دانش‌پژوهی می‌بایست به اهمیت قدرت و رابطه آن با تشکیل طبقه‌های اجتماعی توجه کند، سؤال این است که آیا قدرت موجب بروز و انسجام طبقه‌های اجتماعی می‌گردد، یا اینکه دامنه و میزان آن بازتابی از یک طبقه اجتماعی است؟ از سوی دیگر، این پرسش مطرح می‌شود که آیا قدرتی که یک شخص یا یک خانواده در یک جامعه به دست می‌آورد به دلیل عضویت این شخص در یک طبقه ویژه است، یا اینکه داشتن قدرت خود تعیین‌کننده عضویت یک شخص یا یک خانواده در یک طبقه اجتماعی است؟ دلیل طرح چنین پرسشی این است که اندیشمندان در بررسی قدرت از یکسان‌نگری ویژه‌ای برخوردار نیستند و در نتیجه برخوردهای اندیشه‌ای فراوانی میان پژوهشگران اجتماعی ایجاد گردیده است. از سویی، دانش‌پژوهان پیرو دیدگاه برخوردی<sup>۲</sup> بر این باورند که قدرت در جامعه‌ای پیدا می‌شود که گروهی از مردم می‌توانند موقعیتها و امتیازهای اجتماعی را کنترل کنند و از آن به نفع خود بهره بگیرند. آنچه در این خصوص اندیشه پژوهشگران را به خود مشغول نموده است ضرورت وجود قدرت و استفاده از آن در جهت بهره‌گیری از امتیازهای اجتماعی و افراد جامعه است؛ همچنین این امر که آیا قدرت انگیزه‌ای است که با استفاده از آن می‌توان از رنج ستم‌دیدگان یک جامعه کاست، یا اینکه از آن، جهت سرکوبی آنانی که از موقعیت خود در جامعه راضی نیستند استفاده کرد؛ نیز آیا این تنها طبقه قدرتمند است که حق استفاده از قدرت جهت پیشبرد منافع خود را دارد، یا اینکه تداوم یکسانی در ابراز قدرت میان گروههای اجتماعی وجود دارد که تحت آن ابراز قدرت در جامعه از حالتی واحد درآمده، جهان‌شمول

1. Karl Marx

۲. این خود شامل دیدگاه مارکسیستی (Marxism) و دیدگاه وبری (Weberian) می‌شود که در فصلهای سوم و چهارم به بررسی آنها پرداخته‌ایم.



می‌گردد.<sup>۱</sup> بنابراین، اگر ابراز قدرت سبب بروز توانایی کنترل موقعیتهای اجتماعی است، آن خود می‌تواند نشان‌دهنده پایه‌های نابرابریهای اجتماعی باشد؛ زیرا کنترل اجتماعی همواره تأثیر مستقیمی بر پراکنش نابرابر حقوق اجتماعی دارد که خود نیز سبب می‌شود که موقعیتهای و پادشاهای اجتماعی به طور یکسان در دسترس طبقه‌های اجتماعی قرار نگیرد.

در این باره پژوهشی که سرچشمه قدرت را بازگو کند از جمله پژوهشهای پایه‌ای در این زمینه است. علاوه بر آن، آگاهی ما درباره طبیعت قدرت نه تنها به فهمیدن دامنه آن کمک خواهد کرد بلکه تشخیص این امر نیز اهمیت دارد که قدرت از یک سازه سرچشمه می‌گیرد یا اینکه سازه‌های گوناگون جملگی به پراکنش آن کمک می‌کنند و سبب بروز قدرت در دست یک گروه یا طبقه اجتماعی می‌شوند. در حالی که ایده‌های گوناگون در این دو مورد ناهمگون در نوسان است، شاید واژه قدرت بیش از آنچه می‌پنداریم در دست طبقه ویژه‌ای تمرکز یافته باشد. به هر شکل، انگارشی که در چهارچوب تعریف و دامنه توزیع آن وجود دارد را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود. از سویی، بعضی از اندیشمندان بر این باورند که قدرت از تفاوت‌های طبقه‌ای سرچشمه می‌گیرد. دیگران نیز بر این باورند که عضویت در یک طبقه اجتماعی تنها یکی از سرچشمه‌هایی است که سبب پیدایش قدرت می‌شود. حال چه قدرت از یک سازه سرچشمه بگیرد یا از چندین سازه، نکته بارز در بررسی قدرت و اهمیت آن در واکاوی نابرابریهای اجتماعی، دامنه تأثیر آن بر جامعه است که سرچشمه نابرابریهای اجتماعی را در نابرابریهای طبقه‌ای می‌پندارد. بنابراین، شاید چنین نایکسانی اندیشه‌ای بیش از آنچه اهمیت داشته باشد ارائه شده است.

البته ساز و کارهایی که هم سبب پیدایش طبقه‌های اجتماعی و هم سبب پیدایش قدرت در یک جامعه می‌گردند همواره در ساخت سیاسی آن جامعه کاربرد پیدا می‌کنند. از آنجایی که ساخت سیاسی هر جامعه‌ای برای ایجاد روندهای فکری و اقتصادی از اهمیت بسیار برخوردار است، در نتیجه، آن نیز در تشکیل طبقه‌های اجتماعی سازه مهمی به شمار می‌آید. ساخت اقتصادی هر جامعه‌ای منشأ تولید و توزیع کالا است که سبب راحتی و تأمین

۱. ادوارد گراب در کتاب *Social Inequality: Classical and Contemporary Theories* در مورد این پرسش واکاوی کاملی ارائه داده و این قسمت از این اثر بهره جسته است.

مایحتاج مردم یک جامعه است. از آنجایی که ساختهای اقتصادی یک جامعه روشهای توزیع کالاهای تولیدی را تعیین می‌نماید، به سبب اهمیت آن در این باره، ساخت اقتصادی در شکل‌بندیهای اجتماعی و اینکه کالاهای تولیدی چگونه می‌بایست بین مردم توزیع گردد با ساخت سیاسی رابطه نزدیکی پیدا می‌کند. همان‌طور که در فصول آینده این اثر خواهیم دید، این دو در رابطه با یکدیگر قادرند پایگاههای طبقاتی افراد یک جامعه را تعیین نمایند. بنابراین می‌توان گفت که ساخت اقتصادی و سیاسی یک جامعه و رابطه‌های طبقاتی‌ای که از آن سرچشمه می‌گیرند جملگی می‌توانند نمونه‌ای باشند که هرگونه پژوهش درباره آنها نخستین قدم به سوی یک واکاوی جامعه‌شناسانه درباره موقعیت و ساخت طبقه‌های اجتماعی در یک جامعه است.

در پایان، آنچه ممکن است فکر افراد را تا اندازه‌ای به خود مشغول کند این پرسش است که چرا پژوهشگران چنین تمایلی برای بررسی و پژوهش درباره نابرابریهای اجتماعی نشان می‌دهند. از سوی دیگر این پرسش مطرح است که پژوهش درباره نابرابریهای اجتماعی، در جامعه‌شناسی از چه اهمیتی برخوردار است. از جهتی می‌دانیم که نابرابریهای اجتماعی در همه جوامع کنونی وجود دارد و همچنین تاریخ خاطر نشان می‌سازد که نابرابریهای اجتماعی در همه جوامع گذشته وجود داشته است.<sup>۱</sup> بنابر آنچه مشاهده شد، آیا این درست است که تصور کنیم نابرابری امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. تبادل نظرهای اندیشمندان در این خصوص، همه از اهمیت وجود نابرابریهای اجتماعی در یک جامعه سخن می‌گویند.

درباره اینکه نابرابریهای اجتماعی امری طبیعی است، برخی معتقدند وجود نابرابری در همه جوامع دلیل بر حقانیت وجود آن نیست. برای مثال، برده‌داری زمانی رایج بوده است ولی امروزه آن را پدیده‌ای غیرطبیعی می‌دانیم. البته بسیاری هم علت وجود

۱. ناگفته نماند هم در گذشته و هم در سده حاضر، جامعه‌های ابتدایی‌ای وجود داشته‌اند که طبقه‌های اجتماعی به آن ترتیبی که در جامعه‌های نوین پیشرفته یافت می‌شود در ساخت اجتماعی آنها نبوده است، ولی در این جامعه‌ها نیز تفاوت‌های اجتماعی از جمله جنس و سن و دیگر سنجها وجود داشته است.

نابرابریهای اجتماعی را به تفاوت‌های استعدادی و کوششی موجود میان افراد یک جامعه نسبت داده‌اند. دلیل این گروه از اندیشمندان برای دفاع از چنین دیدگاهی، این است که انسانها به سبب تفاوت‌های استعدادی پاداشهای نامساوی دریافت می‌دارند که وجود نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی را اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. از سوی دیگر، آنانی که وجود نابرابریهای اجتماعی در یک جامعه را غیرطبیعی می‌دانند بر این باورند که استعدادهای فردی و کوششهای آنان جهت پیشرفت در یک جامعه نقش بسیار اندکی ایفا می‌کنند، در حالی که وجود نابرابری مربوط به این می‌شود که چگونه یک گروه می‌تواند از نظام ارزشهای اجتماعی به نفع خود استفاده نماید. براساس این شیوه فکری، این گروه از اندیشمندان اجتماعی می‌گویند هر جامعه‌ای می‌تواند نظامی پیدا نماید که با ارائه آن وجود نابرابری غیرضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا مردم می‌توانند از منافع شخصی خود جهت بهبود همگانی صرف نظر کنند. به عنوان مثال، صدقه، خمس و زکات در جامعه‌شناسی اسلامی از جمله کارهایی است که می‌تواند تا اندازه‌ای نابرابریهای اقتصادی میان مردم را کاهش دهد. همچنین می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا می‌توان نظام ارزشهایی برای جامعه تدوین کرد که صرفاً به تفاوت‌های فردی میان افراد یک جامعه بینجامد و تأثیری در ایجاد نابرابریها نداشته باشد. آنچه در بالا آمد تنها نمونه‌ای از پرسشهای مهمی بود که پاسخ به آنها در فصلهای مختلف کتاب ارائه خواهد شد. علت مطرح کردن این پرسشها این است که خواننده از دیدگاههای گوناگون درباره نابرابریهای اجتماعی آگاه شده، بتواند به خط‌مشی‌ای که برای فصلهای آینده در نظر گرفته شده است دست یابد و درک مستقیمی از پژوهشی که در فصول آینده ارائه می‌شود حاصل نماید.